



شیراز کاظمی از ان مطالعات فرهنگی

پژوهش در زمینه مطالعات فرهنگی

## پژوهش در زمینه مطالعات فرهنگی

پژوهش در زمینه مطالعه و تحلیل و بررسی امثال در جهان بسیار مورد توجه قرار گرفته است تا جایی که سمینارهای جهانی به آن اختصاص یافته است.<sup>۱</sup> اما با کمال تأسف تاکنون در زمینه مطالعه و تحلیل امثال در ایران کار قابل توجهی صورت نگرفته است و از آنجا که هر نوع تحلیل و مطالعه امثال، مستلزم جمع آوری آن است، تلاش در زمینه گردآوری و طبقه بندی آن در درجه اول اهمیت قرار می گیرد و خوشبختانه در این زمینه کارهای قابل توجهی تاکنون در ایران صورت گرفته است.

از سال ۱۴۰۹ ه. ق که محمدعلی جلیله رودی اولین بار در این زمینه به گردآوری امثال همت گماشت<sup>۲</sup>، تاکنون کارهای ارزنده ای در این زمینه صورت گرفته است. این کارها به همت والای کسانی چون محمدصادق اصفهانی، امیرقلی امینی، احمد بهمنیار و... صورت گرفته است.<sup>۳</sup> اثر چهارجلدی امثال و حکم شادروان علی اکبر دهخدا نیز از کارهای بسیار پراچ و به یادماندنی در این زمینه است. یکی از کارهای ارزشمندی که در سال ۱۳۸۰ به پایمردی انتشارات آستان قدس رضوی در تیراژ سه هزار نسخه در قطع

امثال و حکم جزء جدانشدنی فرهنگ هر قومی و میراث قرنهای تجربه آنان در عرصه زندگی است و آینه تمام نمای آن قوم و آن جامعه به شمار می رود.

«مثل یک شعبه مهم از ادبیات هر زبان و نماینده ذوق فطری، قریحه ادبی، افکار، عادات، اخلاق و احساسات اهل آن زبان است. وقتی که امثال جاریه بین یک ملت را به دقت مطالعه و در نکات و دقائق آن تأمل کنید، طوری بر طرز زندگی اجتماعی و انفرادی، درجه تربیت و تمدن، پایه ترقی و تنزل، رسوم و عقاید، احساسات و تصورات آن ملت مطلع می شوید که گویی سالها با افراد طبقات مختلفه آن شریک زندگی و رفیق شب و روز بوده اید.»<sup>۴</sup>

«مثلها ما را به درون کومه ها و کلیه های دور دست و زوایای گمشده جامعه ایران می برند و با رنج و شادی و دلمشغولی و امید و هیجان مردم ساده آشنا می کنند.»<sup>۵</sup>

پژوهش را در زمینه امثال، می توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف) جمع آوری امثال  
ب) بررسی و تحلیل امثال



## ● دوازده هزار مثل فارسی و سی هزار معادل آنها

● انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول ۱۳۸۰

تعداد امثال و معادلهای آن افزایش یافته، با عنوان جدیدی به چاپ رسیده است.

کتاب حاضر دارای سیزده صفحه مقدمه و ۱۱۳۸ صفحه است که از این صفحات، نه صفحه مربوط به کتابنامه و چهل و یک صفحه آن مربوط به واژگان کلیدی است.

آنگونه که مؤلف محترم خود یادآوری نموده در تدوین این اثر نه تنها از کتابهایی که قبلاً در زمینه امثال و ریشه آنها تألیف شده، بهره گرفته بلکه آثار منظوم و مثنوی ادبی و افسانه‌ها و داستانهای عامیانه را نیز یک بار دیگر مطالعه کرده و علاوه بر آن امثال و اصطلاحات و تعبیراتی را که در ضمن معاشرت و نشست و برخاست با مردم عادی و عامی شنیده، یادداشت و ضبط نموده و سعی کرده است از حافظه خود نیز مدد جوید.<sup>۶</sup>

فهرست ۱۸۴ منبع مورد استفاده ایشان نیز بیانگر وسعت حوزه پویش و کوشش ایشان است.<sup>۷</sup>

مسلماً گردآوری و تنظیم ۴۲ هزار مثل (دوازده هزار مثل و سی هزار معادل آنها) کاری بسیار طاقت فرساست و جز در پرتو عشق به

وزیری به چاپ رسید، کتاب دوازده هزار مثل فارسی و سی هزار معادل آنها است.

این کتاب پیشتر یک بار در سال ۱۳۷۲ با نام ده هزار مثل فارسی و بیست و پنج هزار معادل آنها در قطع وزیری در ۸۷۲ صفحه + انتشارات (آستان قدس رضوی) به چاپ رسیده بود. گرچه مؤلف محترم هیچ اشاره‌ای به این مطلب ننموده، با این حال می‌توان گفت کتابی که با عنوان جدید دوازده هزار مثل فارسی و سی هزار معادل آنها به چاپ رسیده، ویرایش جدیدی از کتاب اولی است؛ اما چون

فرهنگ این مرزوبوم میسر نیست. این فرهنگ براساس حروف الفبای اولین واژه مثلها تدوین شده و زیر هر مثل، امثال مشابه آن بیان شده و چنانچه آن مثل، مصرعای از یک بیت شعر بوده، بیت یاد شده نیز با ذکر سراینده آن در پاورقی همان صفحه آورده شده است.

از مزایای دیگر این کتاب، وجود امثالی است که بنا به ادعای پدیدآورنده کتاب، در منابع امثال و حکم دیگر وجود نداشته است. «در فرهنگ حاضر بیش از شش هزار مثل وجود دارد که در امثال و حکم دهخدا و سایر فرهنگهای معتبر نیامده است.»<sup>۸</sup>

گرچه فراوانی این امثال درخور توجه است، اما ایشان بر این باورند که: «اهمیت این فرهنگ بی شک در گرو کثرت تعداد امثال نیست، بلکه در یافتن معادلهای فراوان و ضبط آن معادلهای در ذیل هر مثل است.»<sup>۹</sup>

در این کتاب علاوه بر ذکر مثل، گاه به ندرت کاربرد مثل نیز بیان گردیده است. امثال زیر نمونه ای از اینگونه موارد است:

صفحه ۱۵ مثل پنجم، ص ۲۳ مثل پنجم، ص ۸۳ مثل هشتم، ص ۱۱۵ مثلهای دوم، چهارم و دوازدهم، ص ۱۸۵ مثل سوم، ص ۵۷۷ مثل چهارم، ص ۶۳۳ مثل پنجم، ص ۷۰۵ مثل اول و...

مسلماً اگر پدید آورنده محترم کتاب، کاربرد همه امثال را ذکر می کرد، بر ارزش و اهمیت کتاب بسی می افزود.

از دیگر مزایای این کتاب اشاره به منشأ برخی امثال و توضیح آنهاست. به عنوان نمونه:

آش خوردن تو هم به جنگ نادر می ماند. ص ۳۷

آن مرحوم دیگر بار چه گفت؟ ص ۶۰

آن وقت جیک جیک مستانت بود یاد زمستانت نبود؟ ص ۶۲

از این ستون به آن ستون فرج است. ص ۷۸

اگر برای من آب نداشته باشد، برای تو نان که دارد. ص ۱۳۰

ای به قربانت، بجناب ریش را. ص ۱۶۸

بگور فیم هم سوخت. ص ۲۴۹

چوب آنها را اگر شما می خوردید، چهارپا می شدید. ص ۳۸۷

حالا هم نوبت رفاقی من است. ص ۴۱۰

زبان سرخ سر سبز می دهد بر باد. ص ۵۹۰

علی می ماند و حوضش. ص ۷۲۶

نم نم باران به میخواران خوش است. ص ۹۴۸

و...

در کنار این مزایا و مزایای دیگر این اثر، برخی از مسائل نیز درخور تأمل است. از آنجا که پیراستگی هرچه بیشتر یک اثر بر ارزشمندی آن می افزاید، کوشش شده تا پاره ای از مواردی که نگارنده هنگام مراجعه به این کتاب با آن روبه رو شده، ارائه گردد، باشد که در ویرایش بعدی این اثر، مورد توجه قرار گیرد. امید است چاپ کارهایی از نوع این فرهنگ، زمینه ای برای پر کردن خلأ بررسی و تحلیل علمی و ادبی امثال و حکم فراهم نماید که جای تهی آن در فرهنگ و ادب ما به خوبی احساس می شود.

۱- مؤلف محترم در صفحه ۸۳۷ مثل [که] «گناه دگری بر تو نخواهند نوشت» را مصراع دوم یک بیت حافظ دانسته و با توجه به پاورقی، اصل بیت در این کتاب چنین معرفی شده است:

«من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش

که گناه دگری بر تو نخواهند نوشت»

در واقع بیتی که مؤلف گرامی در پاورقی آورده اند، ترکیبی از دو بیت حافظ است، یعنی، مصراع اول متعلق به یک بیت و مصراع دوم از آن بیت دیگری است و از آمیزش این دو مصراع بیت جدیدی

ساخته شده است.

مصراع اول از آن بیت زیر است:

«من اگر نیکم اگر بد، تو برو خود را باش

هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت»<sup>۱۰</sup>

و مصراع دوم آن متعلق به بیت زیر است:

«عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت

که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت»<sup>۱۱</sup>

مؤلف محترم در مصراع دوم بیت یاد شده نیز به جای واژه

«دگران» واژه «دگری» آورده است. اگرچه مصراع دوم بیت فوق

برگرفته از بخشی از آیه ۱۶۴ سوره انعام (وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى) است،<sup>۱۲</sup> و واژه «آخری» در این آیه به معنی «دیگری» است، اما به نظر

می رسد حافظ با توجه به واژه رندان، واژه «دگران» را ذکر کرده، نه

«دگری»؛ به ویژه که حافظ نامه خرمشاهی، دیوان حافظ تصحیح

الهی قمشه ای، حافظ تصحیح دکتر خلیل خطیب رهبر و... نیز این

واژه را «دگران» ضبط کرده اند.

۲- در صفحه ۱۰۵۳ مثل «یارب مباد آنکه گدا معتبر شود» به عنوان

مصراع اول بیتی از حافظ شناسانده شده و در پاورقی همان صفحه،

مصراع دوم آن، چنین معرفی شده است: «گر معتبر شود ز خدا

بی خبر شود.» این بیت از حافظ نیست و گوینده آن نیز به درستی

شناخته نیست و به همین شیوه بر سر زبانها افتاده است. پس حافظ

سراینده این بیت نیست، بلکه ایشان مصراع اول این بیت را در یکی

از بیتهای غزلی با ردیف «شود» به صورت ارسال مثل به کار گرفته

است:

«در تنگنای حیرتم از نخوت رقیب

یارب مباد آنکه گدا معتبر شود»<sup>۱۳</sup>

۳- در صفحه ۷۰۱ مثل «طاووس را برای پر خوب او هلاک کنند»،

آمده است. این مثل را مولوی در مثنوی چنین بیان کرده است:

«دشمن طاووس آمد پر او

ای بساشه را بکشته فر او»

گرچه فراهم آوردن همه امثال مورد استفاده شاعران در این کتاب

انتظار بیهوده ای است، اما ذکر برخی شواهد مشهور، همچون بیت

بالا که متن را مستندتر می نماید، دور از انتظار نیست؛ به ویژه که تعداد

مثلهایی که مؤلف گرامی در آن به ذکر شواهد پرداخته، کم نیست.

۴- در صفحه ۳۰۴، مصراع اول بیت زیر به عنوان «مثل» یاد شده

و آن بیت نیز به حافظ نسبت داده شده است:

«پس زانو منشین و غم بیهوده مخور

که ز غم خوردن تو رزق نگردد کم و بیش»

بهرتر بود مصراع یاد شده به جای «مثل»، به عنوان «پند» یا «اندرز»

نام برده می شد؛ زیرا امثال اغلب جمله کوتاه مشهوری هستند که به

صورت استعاره تمثیلی به کار برده می شوند؛ به بیان دیگر، «گفتاری

رایج است که به وسیله آن، حال دوم را به حال اول؛ یعنی، حالت

موجود را به حالتی که سابق بر آن و شبیه بدان بوده است، تشبیه

می نمایند.»<sup>۱۴</sup>

\*\*\*

یکی از مواردی که ارزش و اعتبار اثری را مورد تهدید قرار

می دهد، عدم رعایت موازین علمی است. یکی از این موارد، تکرار

مطالب است که متأسفانه در سراسر این کتاب به چشم می خورد. در

اینجا به عنوان اختصار به چند نمونه اشاره می شود:

۱- در صفحه ۴۶، این مصراع از حافظ به عنوان مثل آورده شده

است:

«آن جا که بصر نیست، چه خوبی و چه زشتی»

سپس در زیر آن امثال مشابه را ذکر کرده که در میان آنها این شعر قائلی نیز وجود دارد:

«جایی که پشک و مشک به یک نرخ است

عطار گو ببنده دکان را»  
بعد بلافاصله بعد از آن بیت یاد شده را مثل اصلی قرار داده و زیر آن نوشته است: «رک آن جا که بصر نیست چه خوبی و چه زشتی.»

سپس در همان صفحه در سه مثل بعد، مثل:

«آن جا که شتر بود به یک قاز

خر قیمت واقعی ندارد»

زیر آن دوباره بیت قائلی را به عنوان نظیری برای آن مثل بیان کرده است.

به نظر می‌رسد هدف پدیدآورنده گرامی کتاب از این کار، این بوده که اگر کسی صورت یک مثل را فراموش کرده ولی نظایر آن را می‌داند، بتواند به مثل مورد نظر دسترسی پیدا کند. این کار، گرچه به ظاهر کاری ارزشمند به نظر می‌رسد، حجم کتاب را افزایش داده است؛ در حالی که اگر چنین شیوه‌ای به کار گرفته نمی‌شد، حجم کتاب و هزینه چاپ و نشر آن و به پیروی از آن بهای کتاب نیز بسیار کمتر از این می‌شد.

چنین مواردی در این کتاب بسیار زیاد است و در اینجا به عنوان مثال به چند نمونه اشاره می‌کنیم. در صفحه ۵۱ مثل «آن دفترها را گاو خورده»، به عنوان مثل اصلی یاد شده و در زیر آن امثال و اشعار زیر به عنوان نظایر آن بیان شده است:

آنکه فیل می خریه رفت

آن دکان بر چیده شد

آن کاروان کوچ کرد

آن مه مه را لولو برد

آن دنبه را گربه برد

آن سیو بشکست و آن پیمان ریخت

آن ورق برگشت

گاو آمد و خورد دفتر پارین را. (ظهوری)

مرغی که تخم طلا می کرد، مرد!

آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد. (خاقانی)

آن قدح بشکست و آن ساقی نماند. (عطار)

آن قفس بگسست و آن هندو گریخت.

سپس هر کدام از نظایر فوق را به ترتیب در صفحاتی جداگانه به عنوان مثل اصلی آورده و برای هر یک دوباره یک یا چند مورد از موارد بالا را به عنوان نظیر آن ذکر کرده است. به عنوان نمونه، امثال بالا را به ترتیب در صفحات زیر به عنوان مثل اصلی دوباره بیان کرده است.

صفحات ۶۰، ۵۲، ۵۶، ۶۱، ۵۲، ۵۴، ۶۲، ۸۱۱، ۶۱، ۵۴، ص ۵۶.

همانطور که اشاره شد چنین مواردی در این کتاب بسیار زیاد است، اما برای جلوگیری از اطالة کلام به ذکر این نمونه‌ها بسنده می‌شود. مسلماً در این مورد بهتر بود که در زیر اولین مثل، نظایر آن را بیان می‌کرد و سپس هنگامی که هر کدام از این نظایر، به عنوان مثل اصلی به کار می‌رفت، در زیر آنها مراجعه‌کننده را به همان مثل اولی ارجاع می‌داد، تا هم در حجم کتاب و هم در هزینه تمام شده آن و به

دنبال آن در کاغذ و دیگر موارد صرفه جویی شود.

\*\*\*

مؤلف محترم این کتاب نیز همچون افراد پژوهشگر پیش از خود به ویژه دهخدا بین مثل و حکمت تفاوتی قائل نشده<sup>۱۵</sup> و در مقدمه سیزده صفحه‌ای خود نیز به مطالبی همچون فواید مثل، تاریخچه گردآوری آن و بیان شیوه کار خود پرداخته و تنها در صفحه هشت مقدمه درباره مثل چنین نوشته است:

«این سخنان کوتاه و سودمند و دل‌نشین که هر کدام از آنها اندیشه‌ای ژرف و لطیف یا پندی نغز و ظریف در بردارد و به سبب سادگی و روانی و عمق اندیشه، در طی روزگاران مقبولیت یافته و سرانجام در زبان خاص و عام جاری و ساری گشته و نام «مثل» به خود گرفته است.»

تعریف یاد شده به هیچ وجه جامع و مانع نیست. به همین دلیل بسیاری از مسائل دیگر همچون پند، اندرز، طنز، هزل و... نیز جزو امثال ذکر شده است؛ نمونه‌های زیر اندکی از این موارد به شمار می‌رود: انسان جایز الخطاست ص ۱۵۹/ بس که گفتم، زبانم مو بر آورد ص ۲۴۰/ به از نیکی نباشد هیچ کاری ص ۲۶۰/ علیک السلام، سرت تو کلام، چی آوردی برام ص ۷۲۶/ غصه مخور که پیر می‌شی، صیغه آقا میر می‌شی یا: غصه نخور که پیر می‌شی، مثل خانم مدیر می‌شی ص ۷۳۵/ قیاسفید فرشته است، انگور میوه بهشت است. (در تعبیر خواب چنین گویند). ص ۷۵۲/ مادر شوهر ماره، بچه‌اش مارمولک، خواهر شوهر خاره، بچه‌اش خارخاسک. ص ۸۵۵/ مادر شوهر عقرب زیر فرش است. ص ۸۵۵/ مرد دوزنه دم خوش نمی‌زنه ص ۸۷۹/ مگر گفتم بالای چشمت ابروست؟ ص ۹۰۲/ ننه‌ام گلت: کار زوردار نکنم ص ۹۴۹/ نوبتی هم که باشد، نوبت ماست ص ۹۵۰/ نمیریم و ببینیم ص ۹۵۹/ وصلت با قوم و خویش، معامله با بیگانه ص ۹۷۱/ هر چند خری، سری بجنابان ص ۹۸۳ و...

\*\*\*

بسیاری از امثال عامیانه دارای وزن هجایی است و این امر در به خاطر سپردن آنها بسیار سودمند است. به نظر می‌رسد این نوع وزن، بازمانده اوزان شعرهای پیش از اسلام باشد. به نظر می‌رسد در این کتاب در پاره‌ای از موارد نسبت به رعایت وزن چنین امثالی کم توجهی شده است. به عنوان نمونه به مثل زیر در ص ۹۸۱ توجه فرمایید:

«هر جا سنگ است برای پای آدم لنگ است.» این مثل در امثال و حکم دهخدا چنین بیان شده است: «هر جا سنگ است به پای لنگ است.»

این مثل در اثر ارزشمند دهخدا دارای وزن هجایی است و علاوه بر قافیه (سنگ و لنگ) و ردیف (است)، مصراع اول آن از چهار هجا و مصراع دوم آن از پنج هجا پدید آمده و اختلاف یک هجا در شعر هجایی قدیم، امری طبیعی به نظر می‌رسیده است.<sup>۱۶</sup> اما در مثلی که آقای دکتر شکورزاده بلوری ذکر کرده، وزن به هیچ وجه رعایت نشده؛ به بیان دیگر مصراع اول آن چهار هجایی است، در حالی که مصراع دوم آن دارای ده هجا است.

\*\*\*

یکی از موارد دیگر درخور توجه در این کتاب نمایه است. نمایه در هر اثری به ویژه آثار پژوهشی، یکی از چیزهایی است که پژوهشگر را در دستیابی سریع به اطلاعات یاری می‌کند و موجب صرفه جویی در وقت او می‌شود.

پدیدآورنده گرامی چهل و یک صفحه کتاب را به نمایه اختصاص داده که این کار تلاش فراوان ایشان را در پدید آوردن

فهرست واژگان کلیدی بیان می‌کند. از آنجایی که بسامد واژگان کلیدی در چنین فرهنگهایی در راهنمونی پژوهشگر نقش مهمی ایفا می‌کند، جایگاه ویژه آن به خوبی هویدا است. به عنوان نمونه بسامد بالای یک واژه در امثال می‌تواند بیانگر اهمیت این واژه باشد و مسلماً عکس آن نیز صادق است. مثلاً چنانچه در امثال یک ملت واژه‌ای بیشترین بسامد را به خود اختصاص دهد، می‌توان به اهمیت آن در زندگی آن ملت اشاره کرد. بدیهی است هرگونه کاستی در پدید آمدن نمایه موجب بی‌اعتباری کار پژوهشگر مراجعه‌کننده به این اثر خواهد شد.

به نظر می‌رسد مؤلف گرامی اندکی کم‌لطفی فرموده و امثالی را که با آن واژه‌ها شروع شده‌اند، جزو واژگان کلیدی به حساب نیاورده و در فهرست واژگان کلیدی به این امر توجه کافی مبذول نداشته‌اند. به عنوان نمونه در بسامد واژه «نان» به هیچ وجه به صفحات ۹۳۱، ۹۳۳ و ۹۳۴ اشاره نشده است. در حالی که تمام امثال این صفحات جز یک مثل در صفحه ۹۳۴ بقیه با واژه نان شروع شده‌اند یا در نمایه واژه «گوسفند» اشاره‌ای به صفحه ۸۴۲ نشده است. در حالی که از ۱۴ مثل آن صفحه، ۹ مثل با واژه گوسفند شروع شده یا در بسامد واژه «آب» به صفحات یک تا نه اشاره‌ای نشده است، در حالی که در صفحات ۳ و ۴، هیچ مثلی وجود ندارد که با واژه «آب» شروع نشده باشد. در بقیه صفحات نیز بسامد امثالی که واژه «آب» در آنها به کار رفته، اغلب بیش از بقیه امثال مندرج در آن صفحات است.

\*\*\*

مؤلف محترم صفحات «نه و ده» مقدمه کتاب خود را به تاریخچه امثال و حکم اختصاص داده و در معرفی کتاب شاهد صادق چنین اظهار نظر فرموده‌اند:

«چندی بعد از تألیف جامع التمثیل، ادیب دیگری که برخی نام او را محمد صادق اصفهانی و برخی دیگر حاج میرزا علی اکبر خان قائم مقامی می‌دانسته‌اند، به تألیف دانشنامه بزرگی به نام شاهد دست زده و در فصل هشتم کتاب خود، بخشی را به امثال فارسی اختصاص داده و در آن پانصد و شصت مثل فارسی را ذکر کرده است.»<sup>۱۷</sup> و در پاورقی نوشته‌اند: «این اثر ظاهراً هنوز صورت طبع به خود نگرفته است.»<sup>۱۸</sup>

مؤلف محترم اشاره ننموده که چگونه و از چه طریقی از وجود این کتاب مطلع شده‌اند، به عبارت دیگر منبع اطلاعات خود را در این زمینه ذکر نکرده‌اند. گرچه در چاپ کل اثر، حق با مؤلف است و کل این اثر تاکنون به چاپ نرسیده، ولی بخش امثال آن تاکنون چندین بار چاپ شده است:

«آقای علی نقی منزوی از باب «الف» تا «ز» این مثلها را در شماره‌های نهم و دهم سال سوم مجله دانش (تهران، ۳۴-۱۳۳۳) از روی دست‌نویسهای کتابخانه دانشگاه تهران و کتابخانه مدرسه سپهسالار چاپ کرده‌اند.»<sup>۱۹</sup>

مجموعه کامل این مثلها را نیز آقای «صادق کیا» در سال ۱۳۵۶ شمسی با نام «مثلهای فارسی از کتاب شاهد صادق» در چاپخانه «سعیدنو» به چاپ رسانده‌اند و این مطالب نشان‌دهنده بی‌خبری مؤلف از چاپ این امثال بوده است.

\*\*\*

اشتباهات چاپی از مواردی است که در هر کتابی کم و بیش یافت می‌شود. اینجانب بر این باورم که در یک کتاب هزار صفحه‌ای، وجود صد مورد اشتباه چاپی و شاید بیش از این نیز قابل چشم‌پوشی باشد، اما از آنجا که اشاره به این اشتباهات سبب می‌شود، بعدها در

بازنگری و ویرایش این اثر مؤثر واقع شود، به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود:

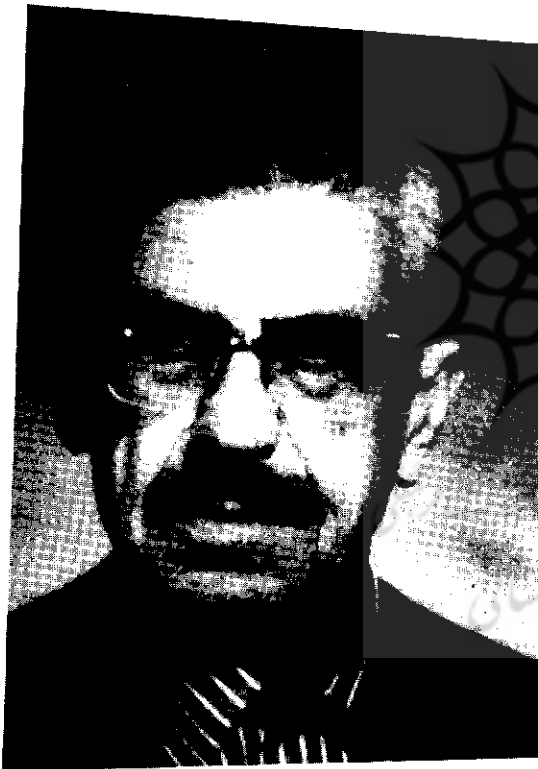
۱- در صفحه ۷ سطر ۷، در مصراع دوم از بیتي از سعدی، واژه «بدست» اشتباهی چاپ شده است:  
«آب کز سرگذشت در جیحون

چه به دستی چه نیزه‌ای چه هزار» این واژه که به صورت حرف اضافه و متمم ذکر شده نادرست است و درست آن «بدست» (با فتح ب و دال) به معنی وجب است که عربی آن «شبر» می‌شود.

۲- در صفحه ۲۹۴ در مثل عربی «بین الاحباب تسقط الاداب» واژه «احباب» اشتباهی «احبات» چاپ شده است.

۳- در صفحه ۳۷۲ در نهمین مثل جوحی یا جُحی (یکی از شخصیت‌های طنز در ادبیات عرب) اشتباهی جوحی چاپ شده است.

۴- در ص ۳۷۳، در سومین مثل بار دیگر نام جوحی اشتباهی به صورت «جوكی» چاپ شده است.



۵- در ص ۳۵۰، به جای «جالیز»، «فالیز» به چاپ رسیده است.

۶- در ص ۸۳، مثل نهم، به جای خیر، خیر چاپ شده است.

۷- در ص ۱۰۵ به جای حاتم طائی، حاکم طائی چاپ شده است.

۸- در ص ۱۳۱ در مثل «به ده راهت ندهند، داست را که نمی‌گیرند»

واژه «ندهند» و «که» حذف شده است.

۹- در ص ۲۸۶، زیر دومین مثل، این مثل آورده شده است:

«گرسنگی نخورده‌ای که عاشقی یادت برود.» در این مثل

«نخورده‌ای» اشتباه چاپی است و درست آن «نکشیده‌ای» است، زیرا

گرسنگی کشیدنی (تحمل کردنی) است نه خوردنی.

۱۰- ص ۲۴۴ به جای «نهار»، اشتباهی «ناهار» چاپ شده است.



۱۱- در ص ۵۳۹ در مثل «زمانه سفله پرور است»، به جای «پرور» اشتباهی «پروز» به چاپ رسیده است.

۱۲- در صفحه ۶۰۴ در مثل «زمستان مرگ فقیر است»، به جای فقیر، اشتباهی، فقر ذکر شده و در همین صفحه دو بار این اشتباه تکرار شده است. یک بار به عنوان مثل اصلی و بار دیگر به عنوان نظیری برای مثل «زمستان و گورستان».

۱۳- ص ۶۸۳ در مثل «شیر که پیر شد، بازیچه شغال می شود» به جای بازیچه اشتباهی «بازیگر» آمده است.

۱۴- در ص ۷۱۴ در مثل «عالم ناپرهیزگار کوری است مشعله دار» به جای «ناپرهیزگار»، «ناپرهیزکار» چاپ شده است.

۱۵- در آخرین مثل ص ۷۴۷ کلمه «سرشت» اشتباهی، «شرست» شده است.

۱۶- در صفحه ۷۵۶ شعری از عبید زاکانی به چاپ رسیده است: قرض خدا و قرض خلاق به گردنم

آیا ادای قرض کنم یا ادای قرض  
واژه اول این بیت «قرض» است که اشتباهی قرض شده است. زیرا «قرض خدا» یعنی آنچه خدا بر ما واجب کرده است. مانند نماز، روزه، و... بنابراین قرض از نظر معنی نادرست است. ناگفته پیداست که شاعر به جناس قرض و قرض و آرایه «ردالعجز الی الصدر» نیز نظر داشته، به ویژه که در «عجز» بیت این واژه به صورت درست چاپ شده است.

سعدی نیز در این باره گوید:

«وامش مده آن که بی نماز است

گرچه دهنش ز فاقه باز است

کاو قرض خدایم گذارد

از قرض تو نیز غم ندارد»<sup>۲۰</sup>  
۱۷- در ص ۷۷۵ در مثل «کاش هر چه به دل مهمان می گذشت، به دل صاحبخانه نیز می گذشت» واژه «کاش» اشتباهی «کاهش» شده است.  
۱۸- در ص ۸۶۲ در توضیح مثل اول این صفحه در این بیت حافظ:

«قصر فردوس به پاداش عمل می بخشند  
ما که رندیم و گدا دیر مغان ما را بس»

چاپ واژه «عمل» فراموش شده است.

۱۹- در ص ۶۷۳ در مصراع مقابل از مجیرالدین بیلقانی «شکاری کی تواند سگی، کاو هست کهدانی» روی حرف «ک» در کلمه «کهدانی» ضمه گذاشته شده و در صفحه ۸۸۰ نیز که همین مثل به عنوان نظیری برای مثل «مردم بی اصل و بی گوهر نیاید سروری»، دوباره این مثل با ضم کاف آورده شده که اگر اشتباه چاپی نباشد، بایستی گفت تعدی در کار بوده است. در حالی که به نظر من «کهدان» با فتح کاف درست است، زیرا مخفف «کاهدان» است و «سگ کهدانی» نیز به معنی سگی است که در کاهدان می خوابد؛ یعنی، سگ ولگرد.

در لغتنامه دهخدا ضمن اشاره به معنی کاهدان از قول فرهنگ نفیسی چنین بیان شده است: «جایی که در آن جهت خوابیدن سگ، گاه می ریزند»<sup>۲۱</sup> و شعر و مثل زیر را نیز به عنوان شاهد بیان کرده است.

افسر زرین تو را و دولت بیدار

و آن که تو را دشمن است بر سگ کهدان  
مثل: «گر سگی بانگی کند بر بام کهدان غم منخور»<sup>۲۲</sup>

۲۰- در ص ۱۵۳ در نظیری که برای مثل دوازدهم آورده، به جای «مردم»، «اشباهی «مردهای» چاپ شده است.

۲۱- در ص ۹۳۷ در مثل «نان خود را می خوری چرا هلیم حاج

میرزا آقاسی راهم می زنی؟» اولین واژه آن «نان»، چاپ نشده است.

#### پانوشتها:

۱. داستان نامه بهمنیاری، تألیف احمد بهمنیار، به کوشش فریدون بهمنیار، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۹، مقدمه، صفحه «ز».

۲. ضرب المثلهای منظوم فارسی، محمدعلی سمنانی، با مقدمه دکتر اسلامی ندوشن، نشر گزاره، چاپ اول، ۱۳۷۴، مقدمه.

۳. به عنوان مثال می توان به سمینار بین المللی مثل در سال ۱۹۹۶ در توکیو اشاره کرد. ر.ک. اینترنت:

File#A:\ Proverb forum.htm

۴. این شخص دو کتاب در زمینه امثال تألیف کرده که عبارت انداز: الف) جامع التمثیل، که شرکت سهامی طبع کتاب در سال ۱۳۲۶ در تهران آن را به چاپ رسانده است.

ب) مجمع الامثال، تهران، انتشارات فرهنگ عامه، ۱۳۶۴.

۵. برخی از این آثار عبارت انداز: شاهد صادق از محمدصادق اصفهانی، فرهنگ عوام یا تفسیر امثال و اصطلاحات زبان فارسی از امیرقلی امینی، داستان نامه بهمنیاری از احمد بهمنیار، تمثیل و مثل از ابوالقاسم انجوی شیرازی و...

۶. دوازده هزار مثل فارسی و سی هزار معادل آنها، دکتر ابراهیم شکورزاده بلوری، مشهد، آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۸۰، مقدمه، ص یازده.

۷. همان، کتابنامه صص ۱۰۹۴-۱۰۸۵.

۸. همان، مقدمه، ص یازده (پاورقی).

۹. همان، مقدمه، ص یازده.

۱۰. دیوان حافظ، تصحیح دکتر حسین الهی قمشه‌ای، تهران، سروش، چاپ اول ۱۳۶۷، ص ۱۰۹، دیوان حافظ به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران، انتشارات صفی علیشاه، چاپ هفتم، ۱۳۷۰، غزل شماره ۸۰، ۱۱. همان.

۱۲. این آیه علاوه بر اینکه بخشی از آیه ۱۶۴ سوره انعام است، بخشی از آیه ۱۵ سوره اسراء، بخشی از آیه ۱۸ سوره فاطر و بخشی از آیه ۷ سوره «زمر» نیز به شمار می رود.

۱۳. دیوان حافظ تصحیح دکتر حسین الهی قمشه‌ای.

۱۴. این تعریف ترجمه بخشی از تعریف زیر از «میرد» است: «المثل مأخوذ من المثل و هو: قول سائر یشبه به حال الثاني بالاول و الاصل فيه التشبيه...» (مجمع الامثال لابی الفضل احمدبن محمدبن احمد بن ابراهیم النیشابوری المیدانی، الجزء الاول، حقه و ضبط غرابه و تعلق حواشیه محمد محی الدین عبدالحمید، بیروت، دارالفکر، للطبعة الثالثة ص ۵).

۱۵. ظاهراً دهخدا بعدها در اندیشه یافتن تعریفی برای این دو بوده است. چون در یادداشت‌های پراکنده خود درباره امثال و حکم به آن اشاره ای کرده است. ر.ک. گزیده امثال و حکم به کوشش دکتر سیدمحمد دبیرسیاقی، نشر تیراژه، چاپ ششم، پاییز ۱۳۷۰ ص بیست و هفت (مقدمه).

۱۶. ر.ک. مینک‌شناسی اثر، دکتر سیروس شمسه، تهران، انتشارات میترا، چاپ اول ۱۳۷۶ (فصل چهارم صص ۷۳-۶۱).

۱۷. دوازده هزار مثل فارسی و سی هزار معادل آنها، مقدمه، ص ۸.

۱۸. همان (پاورقی).

۱۹. مثلهای فارسی از کتاب شاهد صادق، ویراسته صادق کیا (مهر)، چاپخانه سعید ۱۳۵۶، ص ۶.

۲۰. گلستان به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، انتشارات صفی علیشاه، ۱۳۴۸، باب هشتم ص ۵۶۵.

۲۱. لغتنامه دهخدا، ذیل کهدان.

۲۲. همان.